

به نام خداوند جان و خرد

گذر سیاوش از آتش



شاهنامه: نامه ایران باستان، اثری عظیم و سترگ که سروده حکیم ابوالقاسم فردوسی در قرن چهارم هجری می باشد. حکیم دانی توس، در سال ۳۲۹ هجری در توس در حوالی شهر مشهد متولد شد و در سال ۴۱۱ هجری درگذشت. آرامگاهش هم اکنون در شهر توس می باشد.



قالب شعر: مثنوی

محتوا: حماسه های ملی ایران و سرگذشتی از تاریخ ایران باستان از ابتدا تا زمان زندگی شاعر در قرن چهارم و اوایل پنجم هجری.

داستان سیاوش: شاهزاده ای نجیب و با اصالت است که فرزند کیکاووس شاه، که در دامن رستم پرورش می یابد و آداب پهلوانی و انسانیت را می آموزد.

در این داستان: سیاوش نماد انسان های پاکدامن و به دور از هوی و هوس و انسان های وفاداری که اهل خیانت نیستند.

سودابه: نماد انسان هایی که به خاطر امیال و هوا و هوس های خود خیانت می کنند.

کیکاووس: نماد انسان های شکاک و دودل.

در این داستان، سودابه نامادری سیاوش عاشق او شده و از او انتظار رابطه و مراوده دارد که سیاوش با پاکدامنی نمی پذیرد. و

ماجرای کیکاووس می رسد و می خواهد صحت و سقم ماجرا را جویا شود. اما با حرف های آنها قانع نمی شود. در قدیم

بین ایرانیان باستان رسمی بوده که انسان های گناهکار را از میان توده ای از آتش عبور می دادند تا گناهکار بودن یا بیگناه

بودنشان اثبات شود. و سیاوش هم اینکار را می پذیرد و به سلامتی از آتش عبور می کند. و بیگناهی برای همگان اثبات می شود.

یادآور داستان یوسف نبی و زلیخا است.

شرح آیات

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهد نماند نهان

موبد: (در این جا) به معنی روحانی مشاور در امور سلطنت و در اصل به معنی روحانی زردشتی.

شاه جهان: منظور کاووس شاه

جهان: مجاز از ایران

سپهد: سردار و فرمانده ی سپاه، سپه سالار؛ منظور: کاووس شاه

جهان و نهان: جناس اختلافی

درد سپهد: منظور ارتباط بین سیاوش و همسر کاووس، سودابه است

مصراع دوم: معادل مَثَل « ماه پشت ابر نمی ماند »

کل بیت یک جمله مرکب است که در جمله شماری دو جمله محسوب می شود. (نهاد در جمله اول: موبد // در جمله دوم: درد سپهد)

ترکیب ها: شاه جهان و درد سپهد: ترکیب اضافی هستند.

نماند: نمی ماند: مضارع اخباری است.

***معنی: روحانی مشاور پادشاه به کاووس چنین گفت: که این مشکل و راز پادشاه پنهان نمی ماند و روزی آشکار خواهد شد.

مفهوم کلی: پنهان کاری زشتی ها فایده ای ندارد. زشتی ها روزی بر ملا خواهند شد.

۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

گفت و گوی: منظور حقیقت ماجرا بین سیاوش و سودابه، شکایت و اختلاف سودابه و سیاوش

سبوی: کوزه سفالی

سنگ و سبوی: تضاد

سنگ بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش و امتحان کردن (تمثیل است).

کل بیت: سه جمله است.

خواهی: می خواهی: مضارع اخباری

پیدا کردن: پدیدار و آشکار کردن.

***معنی: اگر می خواهی حقیقت این راز آشکار شود، باید آن دو (سودابه و سیاوش) را آزمایش کنی.

مفهوم کلی بیت: آزمودن خطاکار، خواهان کشف حقیقت بودن.

۳- که هر چند فرزند هست ارج مند دل شاه از اندیشه یابد گزند

فرزند: سیاوش

هر چند: قید

یابد: می یابد

دل گزند یابد: کنایه از آزرده شدن.

دل: مجاز از وجود

اندیشه: بد گمانی

ارجمند: عزیز و گران مایه

گزند: آزرده گی، آزار، ناراحتی، اندوه

کل بیت: یک جمله مرکب است که دو جمله حساب می شود.

ترکیب ها: دل شاه: ترکیب اضافی

***معنی: هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بد گمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۴- وزین دختر شاه هاموران / پر اندیشه گشتی به دیگر کران

وزین: مخفف و از این

هاموران: نام کشوری قدیمی..شکل فارسی شده ی خمیر واقع در یمن امروزی، که از شهرهای آن می توان به شام و اورشلیم اشاره کرد. نوع «ان» در هاموران: پسوند مکان است.

دختر شاه هاموران: منظور «سودابه» همسر کیکاووس. و نامادری سیاوش.

پر اندیشه گشتن: بد گمان شدن، نگران و مضطرب شدن،

به دیگر کران: از طرف دیگر

کل بیت: یک جمله است.

ترکیب ها: دختر شاه هاموران: دو ترکیب اضافی ۱- دختره شاه ۲- شاه هاموران / دیگر کران: ترکیب وصفی

**معنی: از طرف دیگر، رفتار سودابه نیز موجب نگرانی خاطر شما و بدگمانی شما، شده است.

۵- زهر در سخن چون بدین گونه گشت / بر آتش یکی را بیاید گذشت.

زهردر: از هر طریق و شیوه

سخن: ماجرای بین سودابه و سیاوش

بدین گونه: به این شکل و شیوه (نقش مسندی دارد).

گذشت: گذراندن: نهاد جمله دوم است. / نوع «را» در مصراع دوم: فک اضافه است. گذشتن یکی بر آتش بیاید.

تلمیح: اعتقاد گذشتگان که برای تشخیص گناهکار از بی گناه، عبور از آتش دادن فرد متهم بود.

سخن بدین گونه گشت: سخن حق و ناحق مشخص نشد.

آتش: مجاز از شعله های آتش.

گشت و گذشت: جناس افزایشی

کل بیت: دو جمله دارد.

تعداد ترکیب ها: هر در: ترکیب وصفی / این گونه: ترکیب وصفی

**معنی: چون مقصر پیدا نشد و حقیقت سخن آن دو معلوم نشد. به ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) برای اثبات بی گناهی خود باید از میان شعله های آتش عبور کند.

۶- چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی گناهان نیاید گزند

چرخ: استعاره از فلک و روزگار

گزند: آسیب

سوگند: واژه ای است که تحول معنایی پیدا کرده: ۱- معنای قدیمی آن ماده دارای گوگرد ۲- معنای امروزی: قسم خوردن

تلمیح: این بیت به باور گذشتگان اشاره دارد که آتش، بی گناهان را نمی سوزاند. (زمینه ملی دارد).

کل بیت: دو جمله است.

تعداد ترکیب ها: سوگند چرخ: ترکیب اضافی / چرخ بلند: ترکیب وصفی

سوگند چرخ بلند: تشخیص

چرخ: استعاره از آسمان

واج آرایی: صامن «ن»

گروه اسمی: سوگند چرخ بلند: ۱- سوگند: هسته ۲- چرخ: وابسته از نوع مضاف الیه ۳- بلند: وابسته وابسته از نوع صفت مضاف الیه

سوگند چرخ بلند: گروه نهادی + چنین: مسند + است: فعل اسنادی (سوگند چرخ بلند چنین است).

**معنی: راه و رسم آسمان این چنین است که آتش به بی گناهان آسیبی نمی رساند.

۷- جهاندار، سودابه را پیش خواند / همی یا سیاوش به گفتن نشانند

جهاندار: دارنده جهان (صفت مرکب مرخم) که کنایه از کاووس شاه است. (چون صفت جانشین موصوف شده)

به گفتن نشانیدن: کنایه از رو به رو کردن

پیش: نزد (نقش قید)

خواند: فراخواند، دعوت کرد.

همی: نشانه سبکی در قدیم بوده که به جای « می » ماضی استمراری و مضارع اخباری به کار می رفته است.

گفتن: گفت و گو

کل بیت: دو جمله دارد.

معنی: کاووس شاه ، سودابه را به نزد خود فرا خواند و او را با سیاوش رو به رو کرد. تا حقیقت ماجرا را بفهمد.

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگرده مرا دل ، نه روشن روان

هر دوان: یعنی هر دو ی آن ها (سیاوش و سودابه)

را: نشانه ی فک اضافه یعنی (دل من)..... نه دل من ایمن گردد

« ایمن نگریدن دل » و « روشن نگشتن روان »: کنایه از آرام نشدن و بدگمان بودن، مطمئن نشدن. روشن نشدن موضوع در ذهن پادشاه.

ایمن: مطمئن

روشن روان: خاطر جمع، مطمئن .. روان: ذهن در اینجا، خاطر / روشن: آرامش

کل بیت: سه جمله است. در جمله سوم حذف فعل گردد به قرینه لفظی صورت گرفته است.

نه دل من ایمن گردد: نهاد: دل من + ایمن: مسند + گردد: فعل اسنادی

نه روان من روشن گردد: ۱- روان من: نهاد + روشن: مسند + گردد: فعل اسنادی

تعداد ترکیب ها: هر دو ان: دو ترکیب وصفی. / مرا دل (دل من): ترکیب اضافی

معنی: سرانجام (کاووس) به هر دوی آن ها گفت: خاطر من از شما دو تن آسوده نمی شود و روح آرامش نمی گیرد (من هنوز نسبت به شما بدگمانم)

۹- مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

مگر: قید است به معنای شاید، امید است که.

آتش تیز: تشخیص دارد.

پیدا کند: روشن و مشخص سازد.

تیز: شعله ور

تعداد جملات: دو جمله دارد. (پیدا: مسند جمله اول + رسوا: مسند جمله دوم)

تعداد ترکیب ها: آتش تیز: ترکیب وصفی

معنی: شاید آتش شعله ور حقیقت را روشن سازد و خیلی زود، گناهکار را رسوا کند.

۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...

کل بیت: دو جمله است.

راست گو: صادق (مسند)

پیش: نزد (قید)

« م » در راستگویم: فعل اسنادی (راستگو هستم)

گفتار خویش: ترکیب اضافی / چنین پاسخ: ترکیب وصفی

معنی: سودابه چنین پاسخ داد که: سخنان من راست است و من دروغ نمی گویم.

این (...) در آخر این بیت نشانه این است که بیت بعدی آن در اینجا حذف شده است:

سیاوش را کرد باید درست که این بد بکرد و تباهی بجست.

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین ؟

پور: پسر

پور جوان: سیاوش

شاه زمین: منظور « کاووس شاه »

زمین : مجاز از « ایران »
جناس اختلافی: گران و سران
رایت چه ببند : رأی و نظر تو چیست؟
رأی: اندیشه و تدبیر (« ت » در رایت : مضاف الیه : رای تو)
واج آرایی: صامت « ر »

اندرین: در این مورد (در مورد سخنان اتهام آمیزی که سودابه به تو نسبت داده است)
اندر: ویژگی سبکی قدیمی به معنای حرف اضافه در
کل بیت: دو جمله است.

ترکیب ها: پورجوان (ترکیب وصفی) ، شاه زمین ، رایت(رای تو) : ترکیب اضافی
**معنی: کاووس به پسر جوانش گفت : نظر تو در این مورد چیست؟ چگونه از خودت دفاع می کنی؟ (در این بیت نظرخواهی برای دلجویی کردن است).

۱۲- سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

کای: که ای

شهریار : پادشاه (منظور کاووس است)

ای شهریار: ندا و منادا

مرا : برای من (را: حرف اضافه به معنی « برای »)

خوار : در اینجا به معنای آسان ، سهل (با خار: هم آواست)(نقش مسند)

دوزخ: مجاز از آتش جهنم (نقش نهادی)

کل بیت: ۳ جمله است.

این سخن: این اتهام : ترکیب وصفی

معنی: سیاوش چنین گفت که: ای پادشاه ، تحمل آتش دوزخ از شنیدن این تهمت برای من ساده تر است (با شنیدن این اتهامات، عبور از آتش برای من بی گناه ، آسان است)

۱۳- اگر کوه آتش بود بسپرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

بُود: باشد

کوه آتش: اضافه تشبیهی

آرایه ی اغراق در بیت

بسپرم : طی کنم، بپیمایم

تنگ : منظور « تنگه آتش »

خوار : آسان ، ساده

ازین تنگ خوار است اگر بگذرم: اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است .

کل بیت: ۴ جمله است

کوه آتش: ترکیب اضافی / این تنگ : ترکیب وصفی /

**معنی : اگر کوهی از آتش نیز باشد، آن را طی می کنم و اگر قرار بر عبور از آتش باشد، برای من کاری آسان است.

مرگ بهتر از زندگی با تنگ است.

یادآور سخن امام حسین (ع) ... « هیهات من الذله »

۱۴- پر اندیشه شد کنایه از نگران و بدگمان شدن. جان مجاز از وجود اندیشه: نگرانی و ترس کی: پادشاه، عنوان پادشاهان سلسله ی کیانی مانند: کی قباد، کی کاووس، کی خسرو..(کی از نظر دستوری در اینجا: وابسته پیشین شاخص است).

نیک پی : خجسته ، نیک نژاد ، اصیل، نژاده

ایهام : نیک پی: ۱- کسی که راه نیک را می پیماید ۲- اصیل و خجسته

کل بیت: یک جمله سه جزئی مسندی است.

جان کاووس: ترکیب اضافی / فرزند و سودابه ی نیک پی: فرزند نیک پی + سودابه ی نیک پی: دو ترکیب وصفی اند.
معنی: کی کاووس هم به خاطر فرزندش سیاوش و هم به خاطر همسر اصیل و نیک نژادش، سودابه، به شدت مضطرب و نگران شد.

۱۵- کزین دو گر یکی شود نابکار / از آن پس که خواند مرا شهریار؟

کزین دو: که از این دو (سودابه و سیاوش)
نابکار: گناه کار، بدکار
که (مصراع دوم): چه کسی (ضمیر پرسشی)
که خواند مرا شهریار: استفهام انکاری (کسی مرا پادشاه نمی داند).
دو و یکی: تناسب
کل بیت: دو جمله است.
یکی: در مصراع اول نهاد / شهریار: در مصراع دوم: مسند
**معنی: (حتی) اگر یکی از این دو نفر نیز گناه کار و مجرم باشند، دیگر بعد از این، کسی مرا پادشاه نمی خواند و پادشاهی من زیر سؤال خواهد رفت.
(ترس از بدنامی خاندان سلطنتی)

۱۶- همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کمن چاره ی دل گسل

همان به: همان بهتر است. حذف فعل «است» به قرینه معنوی انجام شده.
زشت کردار: منظور: بدگمانی، بددلی، سوءظن
زشت کردار: ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت)
دل بشویم: کنایه از خود را رها کردن
دل گسل: (صفت فاعلی مرکب مرخم)..... دل آزار، تلخ، ناگوار
چاره کمن: چاره ای بیندیشم، راهی پیدا کنم
کل بیت: سه جمله است.
**معنی: بهتر است که خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ و دل آزار، چاره ای بیابم.

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صدکاروان

دستور: تحول معنایی پیدا کرده: ۱- وزیر ۲- امر و فرمان
نهاد فعل «فرمود»: کاووس شاه
ساروان: شتر بان، شتردار
آرد: بیاورد
هیون: اسب، شتر بزرگ و تنومند (در این جا شتر)
صد: نشانه کثرت
آرایه ی اغراق با توجه به عدد صد.
تناسب: بین ساروان و هیون و کاروان
کل بیت: ۲ جمله است.
صدکاروان هیون: کاروان: ممیز است / صد: وابسته شماشلی اصلس / هیون: هسته گروه است.
**معنی: (کاووس) به وزیر خود فرمان داد تا شتر بان، صد کاروان شتر از دشت بیاورد.

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو گوه جهانی نظاره شده هم گروه

هر دو مصرع آرایه اغراق دارند.
جهانی: مجاز از مردم زیادی
نظاره شدن: تماشا کردن
هم گروه: با هم دیگر، به اتفاق هم
دشت و گوه: تناسب
کل بیت: دو جمله است.

دوکوه هیزم: دو: وابسته شمارشی اصلی / کوه: ممیز / هیزم: هسته
**معنی: هیزم فراوانی به اندازه ی دوکوه دردشت آماده کردند و جمعیت زیادی نیز با هم دیگر به تماشا مشغول شدند.

۱۹- بدان گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

مرتب شده بیت: بدان گاه ، آیین سوگند پرمایه شاه چنین بود و راه این بود.
بدان گاه : در آن دوره ، در زمان پادشاهی کی کاووس (نقش قیدی دارد)
سوگند : (در این بیت) آزمون و راه و رسم در تشخیص خطاکار از درستکار (تحول معنایی یافته و در قدیم به معنایی گوگرد بوده).
گاه ، شاه ، راه : جناس اختلافی
پرمایه : ارزشمند ، گرانبها
پرمایه شاه: ترکیب وصفی مقلوب
تلمیح: این بیت به باور گذشتگان اشاره دارد. (زمینه ملی حماسه است).
تناسب: سوگند و آیین و راه
کل بیت: ۲ جمله است.
آن گاه: ترکیب وصفی / سوگند پرمایه: ترکیب وصفی /
**معنی: در آن زمان (زمان کی کاووس) ، راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درستکار این گونه بود زیرا به اعتقاد آنان ، آتش پاک و مقدس بود و هرگز انسان های پاک را نمی سوزاند .

۲۰- وز آن پس به موبد بفرمودشاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

وز آن پس: و پس از آن
موبد: به معنای روحانی دینین زرتشتی و مجاز از مشاور در اینجا.
کل بیت: دو جمله است.
آن پس: ترکیب وصفی / نفت سیاه: ترکیب وصفی
**معنی: سپس ، کاووس شاه به روحانی مشاور خود دستور داد که بر روی چوب ها نفت سیاه بریزند.

۲۱- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گفتی شب آمد به روز

دو صد : دویست نفر
آتش فروز: روشن کننده آتش: صفت فاعلی مرکب مرخم (آتش افرونده)
مصرع دوم: اغراق و تشبیه روز به شب به علت دود بسیار آتش
گفتی: انگار در اینجا قید تردید و ادات تشبیه است.
تضاد: شب و روز
شب به روز آمدن: کنایه از شب شدن و تاریک شدن.
کل بیت: سه جمله دارد.
دو صد مرد آتش افروز: ۱- دو صد مرد: ترکیب وصفی ۲- مرد آتش افروز: ترکیب وصفی
**معنی: دویست مرد آتش افروز آمدند و آتش را بر افروختند به گونه ای که بر اثر دود بسیار، گویا در میانه روز، شب بر همه جا سایه افکند. (روز چون شب شد).

۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پس از دود، زود

دود ؛ زود : جناس اختلافی
زبانه، سیه و دود: تناسب
زبانه : شعله آتش
بر آمد: بالا آمد، پدیدار شد.
کل بیت: دو جمله است.
نخستین دمیدن: ترکیب وصفی
**معنی: با نخستین دمیدن در هیزم، همه ی فضا از دود سیاه شد و پس از آن خیلی زود، آتش شعله ور گردید (زبانه کشید)

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خدانش گریان شدند

دشت: مجاز از مردم حاضر در دشت.
بریان شدند: کنایه از غمگین شدن، نالان شدن
بریان: برشته، کباب شده (کنایه از غمگین و ناراحت شدن)
چهر: چهره، صورت
مرجع ضمیر «ش»: سیاوش و نقش مضاف الیه دارد (چهره خندان او)
بریان و گریان: جناس اختلافی
خدان و گریان: تضاد
واج آرایبی: تکرار صامت «ن»
کل بیت: دو جمله است.
همه: صفت مبهم
سراسر: کاملاً (قید)
همه دشت: ترکیب وصفی / آن چهر خدانش: ۱- آن چهر: ترکیب وصفی ۲- چهر خندان: ترکیب وصفی ۳- خدانش (خدان او): ترکیب اضافی
**معنی: همه ی مردم (حاضر در دشت) غمگین شدند و بر چهره ی خندان سیاوش گریه می کردند.
در اینجا چهره ی خندان سیاوش به علت معصومیت و اطمینان به بی گناهی خودش بود.

۲۴- سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

پدر: کاووس شاه
خود: کلاه خود، کلاه جنگی
زرین: طلایی
خود و سر: تناسب
کل بیت: دو جمله است.
یکی خود زرین: ۱- یک خود: ترکیب وصفی ۲- خود زرین: ترکیب وصفی
**معنی: سیاوش در حالی که کلاه خود طلایی به سر داشت، نزد پدر آمد.

۲۵- هشیوار و با جامه های سپید لبی پر زنده، دلی پر امید

هشیوار: هوشیار
جامه سپید: نماد پاکی و بی گناهی سیاوش و آمادگی برای جان دادن. (نشانه زمینه ملی شعر است.)
لب و خنده: تناسب
لب پر ز خنده بودن: خندان و شادمان بودن
دل پر امید بودن: امید فراوان داشتن
فعل «بود» (در مصراع اول) و فعل «داشت» (در مصراع دوم): حذف به قرینه معنوی دارد.
کل بیت: دو جمله است.
**معنی: (سیاوش) هوشیار بود و لباس های سفید بر تن و لبی پر از خنده ودلی امیدوار داشت.

۲۶- یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

تازی: عربی؛ (در این بیت) مقصود اسب عربی
بر نشستن: سوار شدن (فعل پیشوندی)
یکی و سیاه: صفتند برای «تازی»
تازی، برنشستن و نعل: تناسب
ماه: مجاز از آسمان
مرجع ضمیر «ش»: تازی است و نقش مضاف الیه دارد.

خاک نعل اسب بر ماه رفتن : کنایه از « سرعت اسب » و اغراق دارد
زمینه قهرمانی دارد.

کل بیت: دو جمله است که در هر دو جمله نهاد « سیاوش » است.

معنی: سیاوش بر اسب عربی سیاه رنگی نشسته بود و (آن قدر سریع می راند که) خاک نعل اسبش به آسمان می رفت.

۲۷- پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بُود رسم و ساز کفن

کافور: دارویی خوش بو و سفید رنگ که خاصیت ضد عفونی کننده دارد و بر جسد می پاشند برای کم کردن بوی بد مُرده
کافور و کفن: تناسب

کل بیت: دو جمله است.

رسم و ساز: آیین (زمینه ملی دارد).

ساز: ترتیب دادن و تدارک دیدن

کافور بر خویشتن پراکندن: کنایه از آمادگی برای مرگ

معنی: (سیاوش) همان طور که رسم کفن و دفن است کافور به خویش پاشیده بود.

مفهوم: سیاوش خود را برای مرگ نیز آماده کرده بود.

۲۸- بدان که که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

بدان که: آن زمان

شد: (باز شد): باز آمد، بازگشت

باره: اسب

فرود آمد: پیاده شد

«ش» در بردش: نقش متمم دارد. (بر او نماز برد).

نماز بردن: کنایه از تعظیم و فروتنی کردن، احترام (زمینه ملی دارد).

کل بیت: ۳ جمله است.

معنی: هنگامی که سیاوش به نزد کاووس آمد از اسب پیاده شد و در برابر او تعظیم و احترام نمود.

۲۹- رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

رخ: چهره، رخسار

شاه: شاخص (وابسته ی پیشین)

سخن گفتن نرم: کنایه از سخن مهربانانه و لطیف

سخن گفتن نرم: حس آمیزی

شرم و نرم: جناس اختلافی

ایهام تناسب: رخ ۱- با شاه تناسب دارد که از مهره های شطرنج هستند ۲- رخ چهره و صورت

کل بیت: ۲ جمله است. (گفتن: مصدر است و فعل نیست)

«ش» در گفتنش: نقش مضاف الیه دارد (سخن گفتن او را با پسر نرم دید).

پر شرم: شرمگین (نقش مسندی دارد) / نرم: نقش مسندی دارد.

معنی: سیاوش، پدرش را بسیار شرم زده دید و مشاهده کرد که با فرزند خود به نرمی و مهربانی سخن می گوید.

۳۰- سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بُود گردش روزگار

بدو: به او؛ مرجع ضمیر: کاووس

انده: مخفف اندوه

کزین سان: که از این گونه

گردش روزگار: سرنوشت، تقدیر (ترکیب اضافی)

تلمیح: به باور گذشتگان در تأثیر گردش روزگار بر سرنوشت انسان ها.

کل بیت: ۳ جمله است.

***معنی: سیاوش به کا ووس گفت: غمگین نباش، سرنوشت و تقدیر این چنین است.(فردوسی جای دیگر نیز این مفهوم را به گونه ای دیگر بیان نموده است: "چنین بود و این بودنی کار بود.")

۳۱- سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهم، رهایی مراست

سر: مجاز از وجود

نوع «را» در هر دو مصراع: به معنی حرف اضافه « برای »

بها: ارزش، قیمت

سر پر بها: وجود ارزشمند

« م » در بی گناهم: فعل اسنادی است (بی گناه هستم)

بهایی و رهایی: جناس اختلافی

کل بیت: ۳ جمله است.

***معنی: وجود من تمامی ارزشمند و آراسته به شرم و پاکی است، اگر بیگناه باشم، آزادی از آن من است.

۳۲- ورایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم، ندارد نگاه

ورایدون که: و اگر چنان چه

گناه: اسم به جای صفت به کار رفته است در معنی گناهکار

این کار: اتهامی که به سیاوش زده شده.

جهان آفرین: خداوند؛ صفت فاعلی مرکب مرخم (آفریننده جهان)

« م » در جهان آفرینم: نقش مفعولی دارد. (خداوند مرا نگاه ندارد.)

واج آرای: صامت « ن »

مرجع ضمیر "م" در (جهان آفرینم) سیاوش. نقش مفعول دارد (جهان آفرین مرا نگاه نمی دارد)

گناه و نگاه: جناس قلب (جابجایی « ن » در هر دو کلمه)

کل بیت: دو جمله است.

***معنی: اگر چنان چه در این مورد گناه کار باشم پروردگار مرا زنده نمی گذارد (محافظة نمی کند)

۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

نیکی دهش: نیکی بخش

نیروی یزدان نیکی دهش: نیرو: هسته / یزدان: مضاف الیه / نیکی دهش: صفت مضاف الیه

از این کوه آتش: این کوه: ترکیب وصفی / کوه آتش: ترکیب اضافی

کوه آتش: اضافه تشبیهی / اغراق

تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت

کل بیت: یک جمله سه جزئی مفعولی است.

***معنی: با کمک نیروی خداوند نیکی دهنده، از این کوه آتش (می گذرم) و هیچ اضطرابی ندارم.

۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

سیه: اسب سیاه سیاوش

تنگ دل نشدن: کنایه از ناراحت و غمگین نشدن

تنگ دل: نقش مستدی دارد.

به تندی: قید است

جنگ آتش بساخت: کنایه از آماده شدن برای جنگ با آتش.

زمینه: قهرمانی دارد.

بساخت: آماده و مهیا شد

بتاخت و بساخت : جناس اختلافی

کل بیت: سه جمله است.

** معنی : سیاوش اسب سیاهش را به سرعت راند ؛ غمگین و مضطرب نشد و خود را برای نبرد با آتش آماده کرد.

۳۵- ز هر سو زبانه همی بر کشید کسی خود و اسب سیاوش ندید

زهرسو: از هرطرف

زبانه: شعله آتش

همی برکشید: برمی کشید، بالا می رفت

خود: کلاه خود ،

خود: مجاز از خود سیاوش

اغراق: در مصراع دوم

کل بیت: دو جمله است

** معنی : آتش از هر سو شعله می کشید به طوری که کسی سیاوش و اسبش را ندید (در آتش ناپدید شد).

مفهوم : بیانگر ارتفاع زیاد آتش

۳۶- یکی دشت با دیدگان، پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون

یکی دشت : مجاز از همه مردم

دیدگان : چشم ها

دیده ی پر از خون : کنایه از شدت غم و اندوه و اشک زیاد. (اغراق دارد.) کنایه از انتظار دردناک.

کی: چه زمانی (قید)

برون: بیرون

کل بیت: دو جمله است.

در جمله اول، حذف فعل « بودند» به فرینه معنوی صورت گرفته.

او : سیاوش

**معنی : تمام جمعیت حاضر در آن دشت (از شدت اندوه) خون گریه می کردند و انتظار میکشیدند تا سیاوش از آتش، بیرون بیاید.

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

چو: وقتی که

او : سیاوش

خاست: اهمیت املائی دارد با خواست .

غو : داد و فریاد ، خروش، هیاهو و فریاد شادی

واژه ی « نو» دارای ایهام است- اشاره به ولیعهد بودن سیاوش دارد- نو ، به معنی جوان و نیز جان باز یافته نیز آمده است.

شاه نو : مجاز از سیاوش (ولیعهد)

غو و نو : جناس اختلافی

کل بیت: سه جمله است.

** معنی : وقتی مردم سیاوش را دیدند که از آتش (زنده و به سلامت) بیرون آمده است ، فریاد برآوردند.

۳۸- چنان آمد اسب و قباى سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

اسب: ویژگی سبکی قدیمی (شکل قدیم اسب)

قبا: نوعی لباس بلند مردانه

سمن: نام گل در اینجا (با ثمن به معنای قیمت هم آواست).

کنار: آغوش و بغل

تلمیح: به داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم (ع) که آتش بر او گلستان شد.

گفتی: ادات تشبیه

سمن در کنار داشتن: کنایه از نهایت خوشی و آرامش است.

کل بیت: دو جمله است.

معنی: اسب و سوار سفید پوش، طوری از آتش بیرون آمدند و سالم بودند که انگار از کنار گل های یاسمن سفید بازگشته اند.

۳۹- جو بخشایش پاک بزدان بُود دم آتش و آب یکسان بُود.

جو: وقتی که

دم: دما

بخشایش: عفو و بخشودن

پاک بزدان: ترکیب وصفی مقلوب

تلمیح: به داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم (ع) که آتش بر او گلستان شد.

آتش و آب: تضاد و تناسب

یکسانی دم آتش و آب: کنایه از سوزنده نبودن آتش

کل بیت: تمثیل دارد.

کل بیت: دو جمله است

معنی: زمانی که بخشایش و رحمت پاک الهی شامل حال افراد شود. حرارت آتش و سردی آب با هم برابر می شوند.

۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

کوه آتش: اضافه ی تشبیهی و اغراق دارد

هامون: دشت

خروشیدن: هیاهو و فریاد شادی

شهر و دشت: مجاز از مردم

کوه و شهر و دشت: تناسب

واج آرایی: صامت «ش»

کل بیت: دو جمله است.

معنی: وقتی که (سیاوش) از کوه آتش به سلامت وارد دشت گردید فریاد شادی همه ی مردم به گوش رسید.

۴۱- همی داد مزده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه، دادگر

را: حرف اضافه به معنی «به» ... یکی به دیگری

دگر: دیگر

مزده: مفعول / یکی، متمم

بخشود: عفو کرد، از گناه درگذشت / بیگنه: سیاوش

دادگر: کنایه از خداوند (صفت جانشین موصوف شده (در اینجا نهاد جمله دوم است).

بی گنه: کنایه از سیاوش در اینجا (صفت جانشین موصوف شده).

کل بیت: دو جمله است.

معنی: همه ی مردم به یک دیگر مزده می دادند که خداوند عدالت گستر، سیاوش بی گناه را عفو کرد.

۴۲- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

همی کند، همی ریخت، همی خست: ماضی استمراری هستند («همی» ویژگی سبکی در قدیم به جای «می» امروزی).

موی کندن و روی خستن: کنایه از شدت خشم و اندوه

آب: مجاز از اشک چشم یا عرق شرم

خستن: زخمی و مجروح کردن

موی و روی: جناس اختلافی و تناسب

کل بیت: سه جمله است.

*معنی: سودابه از شدتِ خشم و اندوه موهای خود را می کند و اشک (عرق شرم) می ریخت و صورت خود را زخمی می کرد.

۴۳- چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

شد : رفت

حذف فعل « بود » به قرینه در مصراع دوم که به معنای وجود داشتن می باشد.

پاک : ایهام دارد ۱- پاکیزه ۲- بی گناه و معصوم

تناسب: بین دود ، آتش ، گرد و خاک ، آتش و خاک (عناصر چهار گانه ی طبیعت)

پاک و خاک : جناس اختلافی

مصراع اول : واج آرای : تکرار صامت های « پ » و « ش »

واژه ی « نه » : تکرار

کل بیت: دو جمله است.

*معنی : سیاوش پاک (بی گناه) در حالی به نزد پدر رفت که اثری از دود و آتش و گرد و غبار با او نبود.

۴۴- فرود آمد از اسپ ، کاووس شاه پیاده سپهبد، پیاده سپاه

فرود آمد: پایین آمد

اسپ: ویژگی سبکی

شاه: شاخص (وابسته)

سپهبد : کاووس ، فرمانده سپاه

واج آرای : تکرار صامت « پ »

واژه ی « پیاده » : تکرار

سپهبد و سپاه : تناسب

کل بیت: سه جمله است (در مصراع دوم ، حذف فعل « شد » به قرینه معنوی دو بار انجام گرفته ۱- سپهبد پیاده شد ۲- سپاه پیاده شد)

*معنی : کاووس شاه و همه سپاهیان و فرماندهان ، به احترام سیاوش از اسپ پیاده شدند.

۴۵- سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت.

تنگ : به محکمی (قید)

در برگرفت : به آغوش کشید ، بغل کرد.

کردار بد : منظور سوء ظن و بدگمانی نسبت به سیاوش

پوزش : عذرخواهی

اندر گرفت: ویژگی سبکی است به معنی آغاز کرد (فعل گرفت از افعالی است که در کنای آغاز کردن به کار رفته است).

کل بیت: دو جمله است.

*معنی : (کاووس شاه) سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از عمل و تصمیم خود عذرخواهی نمود.

کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۰۵

قلمرو زبانی:

۱- الف) اندیشه به معنای ترس با استفاده از ترادف معنایی با ترس (ب) در معنای فکر با توجه به رابطه هم نشینی در جمله (ج) به معنای

اضطراب و پریشانی با روابط هم نشینی در جمله

۲- سرانجام گفت که دل من از هردوان ایمن نگردد و روان من از هر دوی آنان روشن نمی گردد.

۳- گرفت: دلم گرفت / مادر دست بچه اش را گرفت / خورشید گرفت / گرفتم که باد گرفتی / او روزه گرفت

گذشت: او از خون برادرش گذشت / او از رودخانه گذشت / زندگی ما هم گذشت

قلمرو ادبی:

۱- الف) مصراع دوم: کنایه از آزمودن و امتحان کردن (ب) دل تنگ: کنایه از غمگین و ناراحت / جنگ آتش ساختن: آماده شدن برای جنگ با آتش

۲- بیت های ۴۰ و ۴۲ (آب / شهر و دشت)

۳- قهرمانی: بیت ۱۲ و ۱۳ // خرق عادت: بیت ۳۸ // ملی: بیت ۴۴

قلمرو فکری:

- ۱- وقتی که مردم سیاوش را دیدند که از آتش، سالم بیرون آمد، شادی کردند و فریاد زدند.
- ۲- سیاوش هم چون حضرت ابراهیم بی گناه بود و سالم از آتش عبور کرد. اثبات بی گناهی هر دو
- ۳- قسمت اول جدول: سیاوش بدو گفت اندوه مدار // کزین سان بود گردش روزگار..... مفهوم مشترک: بازی سرنوشت
قسمت دوم جدول: سیاوش چنین گفت کای شهریار // که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار..... مفهوم مشترک: برتری دادن مرگ بر ننگ

گنج حکمت صفحه (به جوانمردی کوش) صفحه ۱۰۸

***یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.**

قلمرو زبانی: را: به معنای از / ملوک: ملک، پادشاهان، سلطانان / عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران / تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن / رعیت: مردم / جور: ستم / خلق: مردم / مکاید: کیدها، مکرها، حيله ها / فعل: کنش / کربت: غم، اندوه؛ کربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم / غربت: غریبی، دور از خانمان / رعیت: مردم / ارتفاع: محصول زمین‌های زراعی / ولایت: کشور، سرزمین / ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت / نقصان: کم شدن، کاهش یافتن / خزانه: گنجینه /

قلمرو ادبی: نوع نثر مسجع و آهنگین است.

معنای عبارت: از یکی از پادشاهان ایرانی نقل کنند که به دارایی مردم دست درازی کرد و ستم و آزار آغاز کرد تا به جایی که مردم از فریب کارهایش در جهان پراکنده شدند و به خاطر گرفتاری ستمگری اش راه دوری از میهن برگزیدند. هنگامی که مردم و جمعیت کشور کم شد، درآمد دولت نیز کاست. خزانه خالی ماند و دشمنان فشار آوردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

قلمرو زبانی: فریاد: کمک / فریادرس: یاور، دستگیر / مصیبت: دشواری، سختی، رنج / کل بیت سه جمله است.

قلمرو ادبی: روز مصیبت، ایام سلامت: تضاد

قلمرو فکری بیت: هر کس برای روز گرفتاری اش یاور می‌خواهد به او بگو در روزگار تندرستی جوانمرد و بخشنده باشد.

بنده حلقه به گوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قلمرو زبانی: ار: اگر / نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن / کل بیت ۵ جمله است که بعد از لطف دومی: حذف فعل به قرینه لفظی هم دیده می‌شود.

قلمرو ادبی: حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع / تکرار: حلقه به گوش، لطف

قلمرو فکری بیت: اگر بنده حلقه به گوش تو هم، مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی لطف کن که با لطف، فرد بیگانه، از تو فرمانبرداری خواهد کرد.

***باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون؛ وزیر، ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد؟ گفت: آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.**

قلمرو زبانی: باری: به هر روی، خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم / همی خواندند: می خواندند / زوال: نابودی، از بین رفتن / مملکت: کشور / عهد: روزگار / ملک: پادشاه / را: حرف اضافه به معنای از / حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا / مقرر شد: قرار گرفت، ثبات و دوام یافت / خلق: مردم / تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب داری / گرد آمدند: جمع شدن / تقویت: نیرو دادن، نیرومند ساختن، پشتیبانی /

قلمرو ادبی: ضحاک، فریدون: تضاد

معنای عبارت: به هر روی در انجمن او از کتاب شاهنامه درباره نابودی کشور ضحاک و روزگار فریدون بیت هایی را می خواندند. وزیر، از شاه پرسید آیا می دانی فریدون که گنج، کشور و خدمتکار نداشت، چگونه کشوری را به دست آورد گفت: همانگونه که شنیده ای گروهی از مردم پیرامون او با جانب داری جمع شدند و از او پشتیبانی کردند و پادشاهی یافت؟

***گفت: ای ملک چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟ ملک گفت موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت پادشاه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.**

قلمرو زبانی: خلق: مردم / مگر: برای بیان پرسش انکاری، یا قید تأکید به معنی همانا / موجب: سبب، علت / ایمن: در امان، دل آسوده، (ممال از آمن) / رعیت: مردم زیردست، عموم مردم / کرم: بخشش / گرد آمدن: جمع شدن / را در «پادشاه را کرم...» تو را این هر دو...»: دارندگی و مالکیت /

قلمرو ادبی: سر: مجاز از قصد

معنای عبارت: گفت ای پادشاه به این دلیل که جمع شدن مردم سبب پادشاهی است، تو چرا مردم را آشفته دل و آزرده می کنی؟ مگر نمی خواهی که فرمانروایی کنی؟ شاه گفت علت جمع شدن سپاه و مردم چه چیزی است؟ گفت پادشاه باید بخشنده باشد تا مردم پیرامون او جمع گردند و مهربانی داشته باشد تا در پناه حکومتش در امنیت زندگی کنند و تو هیچ یک از این دو ویژگی را نداری.

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

قلمرو زبانی: جور پیشه: ستمگر / سلطانی: پادشاهی / که: زیرا، زیرا که / کل بیت دو جمله است.

قلمرو ادبی: مصراع دوم ارسال المثل است / اسلوب معادله

قلمرو فکری بیت: انسان ستمگر نمی تواند پادشاهی کند؛ زیرا هیچ گاه از گرگ نمی توان انتظار چوپانی داشت.

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

قلمرو زبانی: کل بیت دو جمله است.

قلمرو ادبی: طرح افکندن: کنایه از بنانهادن / طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن / دیوار ملک: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری بیت: پادشاهی که سبب پیدایش و گسترش ستم شود، گویی دیوار پادشاهی خودش را نابود می کند.

***** **پایان** *****